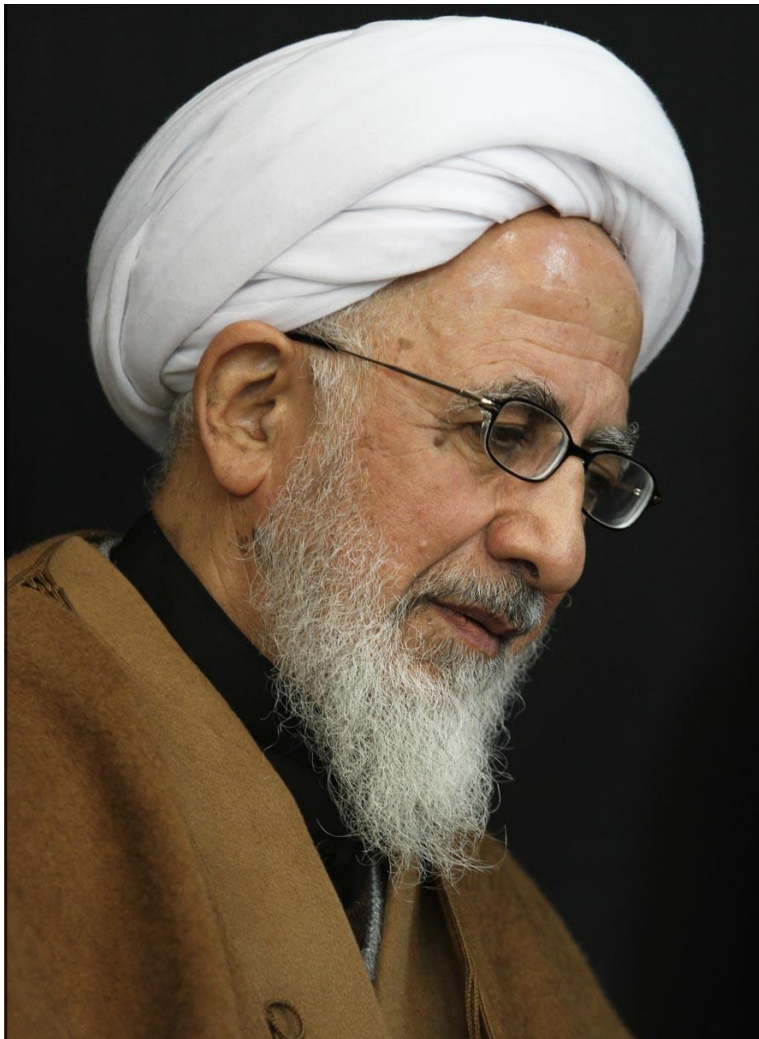




عرفان

بخش دوم



هما، منکی

# جلال و جمال الهی

✍ حضرت آیت ا... جوادی آملی

تقسیم جمال به مادی و معنوی که در قرآن کریم آمده است، در سخنان صاحبان ولایت و مفسران اصیل آن نیز وارد شده است؛ چنانکه در کلمات حضرت امیرمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است: «الجمال الظاهر حسن الصورة»؛ [۳۱] زیبایی ظاهر نیکویی صورت است. «حسن النیة جمال السرائر»؛ [۳۲] نیت نیکو زیبایی درونی است.

رغیب به جمال و تشویق به کار جمیل، در زبان قرآن و عترت مشهود است؛ چنانکه خداوند ضمن برشمردن منافع اقتصادی دامداری، به بهره‌برداری از جمال آن اشاره کرده و می‌فرماید: «و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون»؛ [۳۳] یعنی برای شما زیبایی است؛ در کیفیت بازگشت شبانگاهی گوسفندان از چراگاه، و نیز در نحوه رها کردن آنها در بامداد به سوی چراگاه. در سخنان حضرت علی (علیه السلام) چنین آمده‌ست که مردان با تقوا در عبادت خاشع و در عین فاقد و حاجت متجمل‌اند؛ [۳۴] و در توصیه به کمال چنین می‌فرماید: «... معرفة العلم دین یدان به، به یکسب الإنسان الطاعة فی حیاة و جمیل الأحداث بعد وفاته...»؛ [۳۵]

دانش‌ندوزی، تنها آیینی است که باید به آن پایبند بود؛ به وسیله آن هر کس در حیات خود راه اطاعت پیماید و برای پس از مرگش نذر خیری به جای گذارد؛ «التَّجَمُّلُ مِنَ اخْلَاقِ الْمُؤْمِنِينَ» [۳۶]؛ آرایش از اخلاق مؤمنان است. ین تجمل که از اوصاف مردان با ایمان است، شامل هر دو قسم جمال خواهد بود؛ گرچه نسبت به جمال و زیبایی معنوی شمول بیشتری دارد؛ لذا حضرت علی (علیه السلام) به فرزندش حضرت حسن (علیه السلام) چنین می‌فرماید: «... فلتکن مسألتهک فیما یبقی لک جماله و ینفی عنک و باله فالجمال لایبقی لک و لا تبقی له...»؛ [۳۷] یعنی خواست تو در کوشش‌ها و نیایش‌ها، چیزی باشد که جمال آن بدون وبال برای تو بماند، زیرا مال برای تو نمی‌ماند و تو نیز برای او نمی‌مانی؛ پس جمال انسان در همان معارف و فضایل خواهد بود.





## جمال زنان و مردان

چون در مطالب یاد شده، فرقی بین زن و مرد نیست، زیرا محور همه آنها انسان است و خصوصیت ذکورت و انوشت در حقیقت انسان و ایمان و مانند آن تأثیری ندارد، می‌توان از حدیث شریف علوی که فرمود: «عقول النساء فی جمالهن و جمال الرجال فی عقولهم»، [۳۸] معنای دستوری فهمید، نه معنای وصفی؛ یعنی منظور آن نباشد که حدیث شریف در صدد وصف دو صنف از انسان باشد که عقل زن در جمال او خلاصه می‌شود، تا جنبه نکوهش داشته باشد و جمال مرد در عقل او تعبیه شده است، تا عنوان ستایش بگیرد؛ بلکه ممکن است معنای آن دستور یا وصف سازنده باشد، نه وصف قدح و نکوهش؛ یعنی **زن موظف است و یا می‌تواند عقل و اندیشه انسانی خویش را در ظرافت عاطفه و زیبایی گفتار و رفتار و کیفیت محاوره و مناظره و نحوه برخورد و حکایت و نظایر آن ارائه دهد؛ چنان‌که مرد موظف است و می‌تواند هنر خود را در اندیشه انسانی و تفکر عقلانی خویش متجلی سازد؛** مثلاً زن باید بتواند قداست همسر حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) و کیفیت برخورد او با فرشته‌ها و نحوه شنیدن بشارت مادر شدن و حالت تعجب و ابراز انفعال نمودن ظریفانه را که در آیه ﴿فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَءَ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ﴾ [۳۹]؛ و زنش با فریادی سر رسید و بر چهره خود زد و گفت: زنی پیر نازا؟! و آیه ﴿وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحَكْتُ فَبِشْرَنَهَا بَاسِحِقٍ وَمِنْ وَّرَاءِ اسْحَقٍ يَعْقُوبُ﴾ [۴۰]؛ و زن او ایستاده بود، خندید؛ پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم، اشاره شده است، متجلی سازد؛ در صورتی که هرگز این ظرایف هنری که تمثیل عین طرایف عقلی است، میسور مردان هنرمند نخواهد بود؛ چنان‌که زن تحصیل کرده و آگاه به معارف شهادت و ایثار و نثار، توان آن را دارد که در نقش مادر مهربان، فرزندش را تشویق به جهاد و در بدرقه او هنگام عزیمت، عقل طریف را در جامه هنر ظریف ارائه دهد، یا هنگام استقبال فرزند نستوهش که از میدان رزم، پیروزمانده برگشت، اندیشه وزین عقلی را در لباس زیبای شوق و انتظار و نظایر آن نشان دهد؛ چنان‌که مردان هنرمند توان مقابل آن را دارند که هنرهای طریف را در جامه عقل طریف حکایت کنند.

## ضرورت تجلی جلال زن در جمال و جمال مرد در جمال

از لحاظ جهان‌بینی و انسان‌شناسی و دنیاشناسی و آخرت‌شناسی و سایر مسائل اسلامی، در دروس مشترک بین محصلین حوزه، آگاهی کامل یابند و نحوه تعلیم و تبلیغ دینی آنان، چون رجال مذهبی باشد؛ چه اینکه گروهی فعلاً به برکت انقلاب اسلامی این چنین‌اند، آیا باز هم می‌توان گفت روایاتی که در نکوهش زنان آمده و احادیثی که در پرهیز از مشورت با آنها وارد شده و ادله‌ای که در نارسایی عقول آنان رسیده، اطلاق دارد و هیچ‌گونه انصرافی نسبت به زنان دانشمند و محققان از این صنف ندارد و همچون قسم اول، موضوع همه آن ادله ذات زن از حیث زن بودن است؟ مثلاً گفته‌های حضرت علی (علیه‌السلام) در بیان و هُنَّ عقول زنان که فرمود: «...یا أشباه الرجال و لا رجال، حلوم الأطفال و عقول ربّات الحجال...» [۴۱] ای مرد گونه‌های نامرد! با آرزوهای کودکانه! و اندیشه زنان پرده نشین! «... ایاک و مشاورَةَ النساء فان رأیهنّ إلی أفنّ و عزمهنّ إلی وهن...» [۴۲] پرهیز از مشورت با زنان که رأی آنان ناقص و تصمیم آنان سست است، هیچ‌گونه انصرافی از زنان محقق و دانشمند ندارد؟

آیا می‌توان گفت که عقل آنان در بخش عقل نظری، چون زن هستند و تنها به خاطر انوشت بدن آنها، همتای عقل کودکان است و اراده و تصمیم و عزم آنها در بخش عقل عملی سست و ناپایدار است؟ و یا آنکه این تعبیرها به لحاظ غلبه خارجی است که منشأ آن دور نگه‌داشتن این صنف گرانقدر از تعلیم، و محروم نگه‌داشتن این گروه توانمند از تربیت صحیح است که اگر شرایط درست برای فراگیری آنها در صحنه تعلیم و تربیت فراهم شود، حتماً غلبه بر عکس خواهد شد و یا لاقلاً غلبه‌ای در کار نیست تا منشأ نکوهش گردد.

خلاصه آنکه زن باید طرایف حکمت را در طرایف هنر ارائه دهد و مرد باید طرایف هنر را در طرایف حکمت جلوه‌گر کند؛ یعنی جلال زن در جمال او نهفته است و جمال مرد در جلال او تجلی می‌یابد و این توزیع کار، نه نکوهشی برای زن است و نه ستایشی برای مرد؛ بلکه رهنمود و دستور عملی هر یک از آنها است، تا هر کس به کار خاص خویش مأمور باشد و در صورت امتثال دستور مخصوص خود، درخور ستایش گردد و در صورت تمرد از آن، مستحق نکوهش شود.

**پس تفاوت زن و مرد در نحوه ارائه اندیشه‌های درست ظهور می‌نماید؛ وگرنه زن نیز چون مرد شایستگی فراگیری علوم و معارف را داشته و بایسته تقدیر و ثناست؛ چه اینکه مرد شایسته ارائه هنرهای ظریف بوده و بایسته ستایش و تقدیر است.** لازم به ذکر است که احکام و اوصاف صنف زن، از دو دیدگاه قابل مطالعه و بر دو قسم است:

قسم یکم. راجع به اصل زن بودن او است که هیچ‌گونه تفاوتی در طی قرون و اعصار به آنها رخ نمی‌دهد؛ مانند لزوم حجاب و عفاف و صدها حکم عبادی و غیر عبادی که مخصوص زن است و هرگز دگرگون نخواهد شد، و بین افراد زن هم هیچ فرقی در آن جهت مشترک زنان نیست.

قسم دوم. ناظر به کیفیت تربیت و نحوه محیط پرورش آن است که اگر در پرتو تعلیم صحیح و تربیت وزین پرورش یابند و چون مردان بیندیشند و چون رجال تعقل و تدبیر داشته باشند، تمایزی از این جهت با مردها ندارند و اگر گاهی تفاوت یافت شود، همانند تمایزی است که بین خود مردها مشهود است؛ مثلاً اگر زنان مستعد به حوزه‌ها و دانشگاه‌های علمی راه یابند و همانند طلاب و دانشجویان مرد، به فراگیری علوم و معارف الهی بپردازند.



خلاصه آنکه قانون صله رحم اصل مهمی است که جامعه کوچک را درست تربیت کرده و زمینه شکوفایی جوامع بزرگ را فراهم می‌نماید، و صله رحم اصل حاکم بر ارحام و محارم و وابستگان خانوادگی است، و منشأ همه این رحمت‌ها و وابستگی‌ها، همانا پیدایش همه اعضا از یک رحم است و آن رحم که مبدأ تکون اعضای به هم پیوسته است، جزو زن بوده و در حقیقت مقام والای زن است که پایه‌گذار قانون ارحام و صله رحم و محرمیت و... است.

از این رهگذر، قرآن کریم ضمن توصیه انسان به گرمی داشتن پدر و مادر، زحمات مادر را که به زایمان و شیردادن است و منشأ اصلی آنها رحم است، یادآور می‌شود: ﴿وَصَبَّأنا الْاِنْسَانَ بوالدیه احساناً حملته اُمّه کرهأ و وضعته کرهأ و حمله و فصاله ثلثون شهراً...﴾ [۴۷] و انسان را نسبت به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم؛ مادرش با تحمل رنج به او باردار شد و با رنج او را به دنیا آورد و بار برداشتن و از شیر گرفتنش سی ماه است. ﴿...حملته اُمّه وهناً علی وهن و فصاله فی عامین...﴾ [۴۸] مادرش به او باردار شد، سستی بر روی سستی و از شیر باز گرفتنش در دو سال است.

و نیز حضرت امام زین العابدین (علیه‌السلام) در رساله حقوق که لزوم رعایت حقوق ارحام را به مقدار پیوستگی و قرابت نسبت به رحم بیان فرموده، اولین حق را در نظام خانوادگی به مادر داده؛ آن‌گاه از حق پدر سخن به میان آورده و چنین فرموده است: «... و حقوق رحمک کثیره متّصله بقدر اتّصال الرّحم فی القربه فأوجبها علیک حقّ أمّک ثمّ حقّ أبیک ثمّ حقّ ولدک ثمّ حقّ أخیک ثمّ الأقرب فالأقرب» [۴۹]

عنایت به این نکته لازم است که نقش زن، نه تنها ایجاد رابطه رحامت بین اعضای نسبی یک خانواده است، بلکه سهم آن در ایجاد پیوند رحمی بین وابستگان سببی نیز قابل انکار نیست، زیرا در اسلام، وابستگان سببی، همانند پیوستگان نسبی، از رحامت خاص برخوردارند و قانون مصاهرت مقررات فراوانی را به همراه دارد؛ چنان‌که از خطبه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در مراسم عقد زناشویی حضرت امیرمؤمنین علی (علیه‌السلام) و حضرت فاطمه زهرا چنین استفاده می‌شود که مصاهره و دامادی، ملحق به نسب بوده و عروس و داماد به منزله فرزندان دو خانواده محسوب شده و اعضای دو خانواده، مخصوصاً پدران و مادران، به منزله افراد یک خانواده به حساب خواهند آمد و این قانون که از خطبه رسول اکرم و نیز از خطبه عقد زناشویی حضرت جواد (علیه‌السلام) توسط حضرت امام رضا (علیه‌السلام) [۵۰] استفاده شده، از آیه ﴿هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً...﴾ [۵۱] و اوست که از آب بشری آفرید و او را دارای خویشاوندی نسبی و دامادی قرار داد، استنباط می‌شود.

از اینجا وارد مطلب مهم می‌شویم، و آن روشن شدن نقش زن در ایجاد ارتباط بین مرد، به عنوان پدر و بین افرادی که بعداً متولد می‌شوند، به عنوان فرزندان؛ یعنی زن اولاً مرد را جذب کرده و رأفت و عاطفت را محور ارتباط با او قرار می‌دهد، سپس به کمک همان عنصر آرام و فرد رئوف و مطمئن، خانواده آرام و ارحام مهربان را تشکیل می‌دهد.

جامعه انسانی نیازمند علل و عواملی است تا گرایش و صفای ضمیر بین افراد آن تأمین شود و صرف قوانین و مقررات سیاسی، نظامی، اقتصادی و... کافی نیست و از طرف دیگر، جامعه بزرگ بشری را جوامع کوچک خانوادگی می‌سازند؛ یعنی اعضای خانواده‌های متعدد عامل تحقق مجتمع رسمی خواهند بود، و مادامی که سبب رأفت و گرایش در بین اعضای خانواده پدید نیاید، هنگام تشکّل مجتمع رسمی نیز هرگز بین آحاد آن، صفای ضمیر و روح تعاون و پیوند دوستی برقرار نخواهد شد، و مهم‌ترین عاملی که بین افراد خانواده، رأفت و گذشت و ایثار را زنده می‌کند، تجلی روح مادر در بین اعضای خانواده است، زیرا پدر، گرچه به عنوان «الرّجال قوامون علی النّساء» [۴۴]، عهده‌دار کارهای اداری و اجرایی جامعه کوچک، یعنی خانواده است، لیکن اساس خانواده که بر مهر و وفا و پیوند پی‌ریزی شده است، به عهده مادر است، زیرا مادر مبدأ پیدایش و پرورش فرزندان است که هر کدام به دیگری وابسته‌اند.

افرادی که از یک زن متولد می‌شوند، همانند میوه‌های یک درخت نیستند که روح ایثار انسانی در سطح گیاه ظهور نکند، و یا مانند بچه‌های یک حیوان ماده نخواهند بود که فاقد تعاون انسانی بوده و پیوند خاص بشری در آنها جلوه نکند، بلکه فرزندان متولد شده از یک زن، خواه بدون فاصله و خواه با فاصله، نسبت به یکدیگر رئوف و مهربان بوده و پیوند فطری خود را در پرتو تعالیم دینی شکوفا می‌نمایند، و در مکتب دین، حفظ این پیوند و فراموش نکردن آن از واجبات مهم به شمار آمده، و اگر کسی این پیوند فطری و دینی را قطع نماید، از رحمت ویژه الهی محروم خواهد شد، زیرا صله رحم از چیزهایی است که خداوند به آن امر فرموده و درباره قاطعان چیزی که باید وصل شود، لعن و نفرین الهی وعده داده شده است؛ ﴿الذّین ینقضون عهد الله من بعد میثقه و یقطعون ما أمر الله به أن یوصل ویفسدون فی الأرض أولئک هم الخسرون﴾ [۴۵] آنانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند، و آنچه را خدا به پیوستن آن امر نموده، می‌گسلند و در زمین به فساد می‌پردازند، آنانند که زیانکاراند. ﴿و الذّین ینقضون عهد الله من بعد میثقه و یقطعون ما أمر الله به أن یوصل ویفسدون فی الأرض أولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار﴾ [۴۶] آنانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه خدا به پیوستن آن امر نموده، می‌گسلند، و در زمین به فساد می‌پردازند، آنانند که بر آنان لعنت است و بدفرجامی آن دنیا است.

شاید سرّ اینکه افساد در زمین، در کنار قطع چیزی که وصل آن لازم است، ذکر شده، این باشد که افرادی که در خانواده‌های اصیل دینی رشد کرده و قانون صله رحم و حفظ پیوند اعضا را ادراک کرده و عمل نموده‌اند، وقتی وارد اجتماع رسمی شدند، دست به افساد در زمین نمی‌زنند، زیرا با روح پیوند و ایثار، گام به جامعه نهاده‌اند، ولی کسانی که از خانواده‌های غیر دینی برخاسته‌اند، چون اصل پیوند فطری بین اعضا، در اثر رعایت نکردن قانون صله رحم و لزوم ایثار و تعاون و... فراموش شده است؛ لذا با ورودشان به جامعه رسمی، پدیده‌های توحش و تنمّر نیز ظهور خواهد کرد.



## مهتره اصلی خانواده و رحامت را زن به عهده دارد؛ گرچه مرد مسئول کارهای اجرایی و تأمین هزینه‌های زندگی و مانند آن است

### و اینک اصل مطلب:

آیا خلقت زن و آفرینش مرد از دو گوهر مستقل و دو مبدأ قابل جداگانه است. تا هر کدام دارای آثار خاص و لوازم مخصوص باشد؛ مانند دو گوهر که از دو کان منحاز ظهور می‌کنند و جنس هر کدام غیر از جنس دیگری است، و یا آنکه هر دو از یک گوهرند و هیچ امتیازی بین آنها از لحاظ گوهر وجودی نیست، مگر به اوصاف کسبی و اخلاق تحصیلی و... و یا آنکه مرد بالاصاله از یک گوهر خاص خلق شده، سپس زن از زوائد مبدأ، تابع مرد، به طور متفرع بر آن آفریده شده است، و یا به عکس، یعنی زن بالاصاله از یک گوهر معین آفریده شده، سپس مرد از زوائد مبدأ، تابع زن، به طور طفیلی و فرع وی فرآورده شده است؟ احتمال اول جایگاهی در تفسیر و شواهد قرآنی و مانند آن ندارد؛ چنانکه احتمال چهارم نیز فاقد هرگونه شواهد قرآنی و روایی است؛ عمده احتمال دوم و سوم است.

آنچه از ظواهر آیات ناظر به اصل آفرینش استنباط می‌شود و برخی از احادیث نیز آن را تأیید می‌نمایند، همانا احتمال دوم است و اما احتمال سوم، نه تنها از ظواهر آیات راجع به خلقت استظهار نمی‌شود، بلکه بعضی از احادیث نیز آن را ناصواب می‌دانند.

آن‌گاه به کیفیت تکثیر نسل اشاره می‌شود که از حوصله این مقالت بیرون است. مطالب یاد شده را می‌توان از آیه ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَاهُمْ...﴾ [۵۴] او است که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت وی را از آن پدید آورد، و از آیه ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَاهُمْ...﴾ [۵۵] آفرید شما را از نفس واحد، سپس جفت وی را از آن پدید آورد، استفاده نمود.

اما احادیث ناظر به مبدأ قابل آفرینش، مانند آنچه محمد بن بابویه قمی (صدوق قدس سره) به طور مسند در علل الشرایع [۵۶] و به طور مرسل در من لایحضره الفقیه [۵۷] نقل کرده است که زرارۀ بن اعین از حضرت امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: نزد ما مردمی هستند که می‌گویند: خداوند حوا را از بخش نهایی ضلع چپ آدم آفرید؟! امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند از چنین نسبت، هم منزله است و هم برتر از آن است... آیا خداوند توان آن را نداشت که همسر آدم را از غیر دنده او خلق کند تا بهانه به دست شناخت کنندگان دهد که بگویند، بعضی از اجزای آدم با بعض دیگر نکاح نمود...، سپس فرمود: خداوند بعد از آفرینش آدم، حوا را به طور نو ظهور پدید آورد... آدم (علیه السلام) بعد از آگاهی از خلقت وی از پروردگارش پرسید: این کیست که قرب و نگاه او مایه انس من شده است؟ خداوند فرمود: این حوا است؛ آیا دوست داری که با تو بوده و مایه انس تو شده و با تو سخن بگوید و تابع تو باشد؟ آدم گفت: آری پروردگارا! تا زندهم سپاس تو بر من لازم است. آن‌گاه خداوند فرمود: از من ازدواج با او را بخواه، چون صلاحیت همسری تو را جهت تأمین علاقه جنسی نیز دارد و خداوند شهوت جنسی را به او عطا نمود...؛ سپس آدم عرض کرد: من پیشنهاد ازدواج با وی را عرضه می‌دارم، رضای شما در چیست؟ خداوند فرمود رضای من در آن است که معالم دین مرا به او بیاموزی...

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَاهُ وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [۵۲] ای مردم! از پروردگارتان که شما را از نفس واحد آفرید و جفتش را نیز از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکند، پروا دارید، و از خدایی که به نام او از هم‌دیگر درخواست می‌کنید، پروا کنید، و خویشاوندان را (فراموش نکنید) که خدا همواره بر شما نگهبان است.

منظور از نفس در این کریمه، همانا گوهر و ذات و اصل و واقعیت عینی شیء است، و مراد از آن، روح، جان، روان و مانند آن نیست؛ مثلاً اگر گفته‌اند فلان شیء فی نفسه چنین است؛ یعنی در ذات و هستی اصلی خود چنین است و وقتی گفته‌ند: «جائتی فلان نفسه» [۵۳]؛ یعنی فلان کس خودش آمده است که معنای نفس، مرادف با عین، یعنی اصل ذات خواهد بود؛ پس روا نیست که مباحث علم النفس کهن یا تازه را به آیه ربط داد و یا تحقیق درباره آیه محل بحث را با آیات ناظر به پیدایش نفس و نفع آن در انسان، و رجوع آن به سوی پروردگار و دیگر مباحث قرآنی مرتبط به احکام روح انسانی وابسته دانست؛ پس مراد از نفس همانا ذات و واقعیت عینی است.

بنابر مبنای فوق، مفاد آیه مزبور اولاً این است که همه انسان‌ها از هر صنف، خواه زن خواه مرد، زیرا کلمه ناس شامل همگان می‌شود، از یک ذات و گوهر خلق شده‌ند و مبدأ قابل آفرینش همه افراد یک چیز است، و ثانیاً اولین زن که همسر اولین مرد است، او هم از همان ذات و گوهر عینی آفریده شده، نه از گوهر دیگر و نه فرع بر مرد و زائد بر او و طفیلی وی؛ بلکه خداوند اولین زن را از همان ذات و اصلی آفریده است که همه مردها و زن‌ها را از همان اصل خلق کرده است.